

و امکانات معنوی عالی را در روح توده‌ها نمایان ساخته است، و بآنها يك موقعیت معنوی، که مشحون از احساس عدل و خیر و احسان بوده، اعطا کرده است. و اگر مقدر بود که این آزمایش در طول عمر انسانیت بیش از آنچه در آن فاصله کوتاه تاریخی ادامه یافت، ادامه پیدا کند، میتوانست ثابت کند که انسانیت لیاقت خلافت زمین را دارد و بدین ترتیب جهانی جدیدی بوجود می‌آورد که پر از احساس و عدل و مهربانی بود و از روح بشری بیش از آنچه ممکن است عناصر شر و انگیزه‌های ظلم و فساد ریشه کن میکرد.

لازم بتذکر است که از آن وقتیکه اسلام آزمایش خود را در زندگی باخت تنها همین محدودیت ذاتی ضامن اصلی کارهای نیک در اجتماع مسلمانان باقی ماند ولی فرماندهی سیاسی و رهبری اجتماعی خود را از دست داد. و علیرغم دوری مسلمانان از روح آن آزمایش و فرماندهی، که از نظر زمانی قرن‌ها ادامه یافته است، و بعد روحی، که به پائین آمدن میزان سطح فکری و روحی منجر گشته است و اعتیاد مسلمانان به شکلهای دیگری از زندگی اجتماعی و سیاسی.. باز محدودیت ذاتی، که اسلام بذرا آنها در آزمایش کامل زندگی خود افشاند نقش مثبت و فعالی در ضمانت کارهای نیک، که هم اکنون در اقدام میلیون‌ها از مسلمانان مجسم می‌باشد، بعهده دارد. زیرا مسلمانان با کمال آزادی، و در اثر درخشش محدودیت ذاتی، زکات و حقوق دیگر خدا را میپردازند، و در تحقیق مفاهیم عدل اجتماعی اسلام، مشارکت می‌کنند. و اگر بر فرض این مسلمانان در آزمایش کامل اسلامی زندگی میکردند، و اجتماع آنان شکل کاملی از اسلام، از لحاظ افکار و ارزشها و سیاست، و تجسم عینی مفاهیم و ایده‌های آن، بشمار میرفت، آنگاه در پرتو چنین واقعیتی چه نتیجه‌هایی می‌بردند...

اما مقصود از محدودیت آزادی از نظر عینی، آن محدودیتی است که در جامعه اسلامی از خارج، بوسیله نیروئی، فرد را ملزم بآن میسازند. و این محدودیت خارجی درباره آزادی در اسلام، بر این اصل استوار است که میگوید: آنچه که شرع مقدس درباره آن نص دارد، فرد در آن آزادی ندارد و این شامل اشکال مختلف

فعالیت‌هایی است که با ایده‌ها و مقاصدی که اسلام به ضرورت آنها ایمان دارد، معارض است:

اجرای این اصل در اسلام بدینسان است:

الف- شریعت اسلامی در منابع اصلی و عمومی خود تصریح کرده که کلیه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی‌ئی که از نظر اسلام بازدارنده تحقق ایده‌ها و ارزش‌های ساخته شده اسلامی هستند، مثل ربا و احتکار و امثال آن ممنوع است.

ب- اسلام اصل نظارت حکومت اسلامی (ولی امر) را بر فعالیت عمومی، و دخالت دولت برای حمایت مصالح عمومی و نگهداری از آن، بوسیله محدود کردن آزادی‌های افراد در کارهایی که با آن سر و کار دارند وضع کرده است و وضع این اصل از طرف اسلام ضروری بود، تا ضامن تحقق بخشیدن ایده و مفاهیم عدالت اجتماعی خود با مرور زمان باشد. خواسته‌های عدالت اجتماعی که اسلام بآن دعوت می‌کند، طبق شرایط اقتصادی جامعه و اوضاع مادی‌ایکه آن رادر بر دارد، فرق می‌کند. و چه بسا انجام کاری برای جامعه و خصوصیتی که برای آن لازم است در زمان بخصوصی زیان‌آور باشد و تفصیل و تفکیک آن در قوانین ثابت غیر ممکن است و تنها راه این است که به حکومت اسلامی قدرتی داده شود، تا بنا بر وظیفه خود بعنوان اینکه مقامی است که باید نظارت و هدایت بنماید و آزادی‌های افراد رادر امور مباح شرعی که انجام می‌دهند و یا ترک می‌کنند، طبق ایده‌های اسلامی در اجتماع کنترل کند.

مدرك شرعی اصل نظارت و دخالت، قرآن کریم است که در آن چنین آمده

است: «از خداوند و پیامبر و ولی امر اطاعت کنید»<sup>(۱)</sup>

این نص بوضوح دلالت دارد که اطاعت از حکومت اسلامی (ولی امر)

اجب است. و خلافتی میان مسلمانان نیست که ولی امر همان دارندگان مقام شرعی

در جامعه اسلامی هستند، گرچه در تعیین و تجدید شرایط و صفات ولی امر اختلافاتی

وجود دارد.

۱- «واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم». قرآن.

بنابراین برای مقام عالی اسلام حق اطاعت و دخالت وجود دارد تا بتواند از این رهگذر از اجتماع حمایت کند و توازن اسلامی را در آن محقق سازد و این جریان در صورتی تحقق میپذیرد که این دخالت در حدود شرع مقدس اسلام باشد. بنابراین برای دولت یا «ولی امر» جایز نیست که ربا را حلال کند، یا حقه بازی را جایز بشمرد، یا قانون ارث را تعطیل و ترك کند، یا مالکیت ثابتی را در جامعه بر اساس اسلامی لغو نماید... بلکه در اسلام به ولی امر اجازه داده شده است که نسبت به تصرفها و اعمال جایز و مباح در شریعت دخالت کند و در آن باره بر اساس ایده های اسلامی امر صادر کند و یا ممنوعیت برقرار سازد. بنابراین آباد کردن زمین و استخراج معادن و حفر آنها و دیگر اشکال فعالیت و تجارت.. اعمال مباح و جایزی هستند که شرع مقدس اسلام بطور کلی آنها را تجویز کرده برای هر کاری نتایج شرعی آن را که به آن تعلق دارد وضع کرده است. پس اگر حکومت اسلامی (ولی امر) خواست یکی از این تصرفها را در حدود قدرت و صلاحیت خود منع و یا امر کند حق دارد و این حق طبق اصلی است که پیشتر بدان اشاره شد.

رسول خدا - (ص) - اصل دخالت را آنگاه که لازم میشد و موقعیت تا اندازه ای مستلزم دخالت و راهنمایی بود پیاده میکرد. مثلاً: در حدیث صحیح از پیغمبر «ص» آمده که وی میان مردم مدینه درباره آبخوره های نخلستان طی قضاوتی فرمود: نمیشود جلونفع چیزی را گرفت. و بین مردم صحرا نشین چنین قضاوت کرد: همانطور که نمیتوان از استفاده آب زبادی جلوگیری نمود، نمی توان از زیادی علوفه جلوگیری کرد و نیز فرمود: «لا ضرر و لا ضرار»<sup>(۱)</sup> و از نظر علمای اسلامی کاملاً روشن است: که منع نفع شئی یا زیادی آب، بطور عموم در شرع مقدس حرام نیست.

از این موضوع نتیجه میگیریم: که پیغمبر اکرم منع نفع شئی یا منع زیادی

۱- قاعده «لا ضرر و لا ضرار» از قوانین درخشان بوده که میتوان بوسیله آن به هدف

نظام اقتصاد اسلامی پی برد و با در نظر گرفتن نصوص دیگر اسلامی، ساختمان عظیمش را تصور کرد. م.

آب را بر مردم مدینه بعنوان اینکسه پیغمبر و مبلغ احکام عمومی شرعی است حرام نکرده، بلکه تحریم او باین عنوان بوده، که رئیس حکومت اسلامی و مسئول سازمان دادن حیات اقتصادی اجتماعی و راهبری آن بوده است، بطوریکه با مصلحت عمومی تعارض نداشته باشد. و شاید همین علت باعث گردید که در «روایت» از تحریم پیغمبر (ص) به «قضاوت» تعبیر شود نه به «نهی» چون قضاوت نوعی حکم است (۱) (یعنی یکی از شئون حکومت اسلامی. م.) و این اصل (اصل نظارت و دخالت) را بطور وسیعتری و با شرح و بسط بیشتری در مبحث آینده بررسی می کنیم.

### ۳ - اصل عدالت اجتماعی

اصل سوم اقتصاد اسلامی، اصل عدالت اجتماعی است. اسلام نظام توزیع ثروت در جامعه اسلامی را از عناصر و تضمین‌هایی بهره‌مند کرده که توزیع قادر بر تحقق بخشیدن به عدالت اسلامی باشد و با ارزش‌هایی که بر پایه آنها استوار است،

۱- بعضی از فقهاء درباره قضاوت پیغمبر (ص) معتقدند که پیغمبر زیادی آب یا نفع‌شئی را منع نکرده است، بلکه نهی وی بعنوان نهی مکروه بوده است نه نهی تحریم. و مسلماً آنچه که آن دسته از فقهاء را ملزم کرده که باینگونه تفسیر و تاویل دست بزنند و سبمای قطعی و وجوب را از قضاوت پیغمبر بزرگ بردارند ناشی از این است که آنان معتقدند که «حدیث» خارج از این دو معنی نیست؛ یا نهی پیغمبر (ص) مفهوم تحریم را دارد که بموجب آن جلوگیری از استفاده زیادی آب و علوفه در شرع مقدس حرام می‌گردد؛ مانند تحریم مشروبات الکلی و دیگر محرّمات عمومی. و یا اینکه نهی وی میرساند که سخاوت مالک نسبت به زیادی مالش نیکو و پسندیده است و از آنجا که مفهوم اول مطابق موازین فقهی نمی باشد، لازم است که تفسیر دوم را انتخاب کنیم، ولی حرام نبودن جلوگیری از آب و شئی اضافی، مجوز آن نیست که «قضاوت» پیغمبر را به ترجیح و پسندیده بودن سخاوت مالک تاویل و تفسیر کنیم، چرا که این امکان برای ما هست که طبق مفهومی که از معانی الفاظ درمی‌آید از قضاوت پیغمبر اکرم، که ریاست حکومت اسلامی (ولی امر) بروی اطلاق می‌گردد، بعنوان حکمی که در شرایط خاص همیشه مسلمانان آن زمان صادر شده تلقی نمائیم، نه بعنوان يك حکم عام شرعی مانند تحریم مشروبات الکلی و قمار.

انجام داشته باشد و بدینسان اسلام در چنین نظامی، عدالت اجتماعی را مجسم ساخته است. موقعی که اسلام عدالت اجتماعی را در چهارچوب اصول اساسی ای که نظام اقتصادی اسلام از آن بوجود میآید، پی ریزی نمود، عدالت اجتماعی را با مفهوم مجرد عام آن ساخت و آنرا بنحوی تعریف نکرد که هر نوع تفسیر بآن راه یابد، همچنین آنرا بجوامعی که نظر آنها درباره عدالت اجتماعی فرق میکند، واگذار نکرد، چون نظر جوامع نسبت به عدالت اجتماعی به نسبت اختلاف افکار و درک آنها از زندگی اختلاف پیدا میکند. بلکه اسلام مفهوم عدالت اجتماعی را در ضمن برنامه اجتماعی خاصی جلوه گر ساخته، بدینسان توانسته است این مفهوم را در يك واقع زنده اجتماعی، که همه جوانب آن از مفهوم اسلامی درباره عدالت اشباع گشته مجسم سازد.

بنابراین کافی نیست که با دعوت اسلام به عدالت اجتماعی آشنا شویم، بلکه لازم است تصورات تفصیلی عدالت و مفهوم خاص اسلامی آنرا بشناسیم. شکل اسلامی عدالت اجتماعی، دارای دواصل عمومی است، که برای هر يك از این دواصل، راهها و تفصیلاتی وجود دارد.

۱ - اصل همکاری عمومی (تکامل عام) ۲ - اصل توازن اجتماعی، در همکاری و توازن با مفهوم اسلامی ای که دارند ارزشهای عادلانه اجتماعی تحقق میپذیرد و ایده های اسلامی عدالت اجتماعی جلوه گر میشود بطوری که در فصل آینده خواهیم دید.

گامهایی که اسلام در راه ایجاد جامعه انسانی برتر، در طول آزمایش مشعشع تاریخی خود پیمود بوضوح روشن میکند که تا چه اندازه باین اصل اساسی اقتصاد خود اهتمام داشته است. این اهتمام بوضوح در اولین خطابه پیغمبر (ص) و اولین عمل سیاسی وی در دولت جدید اسلامی منعکس است. بطوریکه در روایت آمده پیغمبر بزرگ بیانات هدایت آمیز خود را چنین ابراد کرد:

«اما بعد ای مردم برای خود انفاق نمائید، میدانید

بخدا هر وقت که یکی از شما می میرد، گوسفندان خود را

ترك ميکند در حالیکه چوپانی ندارند . و سپس خدایش بوی میگوید ، آیا رسول من به تو ابلاغ نکرد ، که تو را مال دادم . و بر تو خوبی کردم ؟! باین ترتیب چه توشه‌ای برای خود اندوخته‌ای؟!

سپس به راست و چپ خود نگاه میکند و چیزی نمیبیند ، سپس بجلو خود مینگرد و چیزی جز جهنم نمیبیند ، بنا بر این هر کس که میتواند خود را از آتش مصون بدارد (ولو بیک دانه خرما) لازم است که اقدام کند ، هر کس که قادر بر انفاق نیست پس بوسیلهٔ يك سخن نیکو خود را از آتش جهنم برهاند ، زیرا خداوند متعال هر نیکی را به ده برابر تا هفتصد برابر عوض میدهد ، والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته» .

پیامبر بزرگ اسلام از آنرو که خواستار محقق ساختن عدالت اجتماعی اسلامی بود کار سیاسی خود را با برقراری برادری و پیاده کردن اصل همکاری میان مهاجرین و انصار آغاز نمود .

اصول اساسی در اقتصاد اسلامی بقرار زیر است:

- ۱ - اشکال متنوع مالکیت ، که در پرتو آن توزیع ثروت مشخص و معین می‌گردد .
- ۲ - آزادی محدود بوسیله ارزش‌های اسلامی، در زمینه‌های تولید و داد و ستد و استهلاك .
- ۳ - عدالت اجتماعی که ضامن سعادت جامعه بوده، که پایهٔ آن همکاری و توازن میباشد

\*\*\*

نظام اقتصاد اسلامی دارای دو صفت اساسی است که در جزئیات و اسلوبهای

مختلف آن نمایان است : یکی صفت واقعی و دیگری صفت اخلاقی، بنابراین اقتصاد اسلامی در هدفهایی که برای رسیدن بآن میکوشد، و روشی که اتخاذ میکند، اقتصادی است واقعی و اخلاقی .

اقتصاد اسلامی از لحاظ هدف يك اقتصاد واقعی است ، زیرا اسلام در نظامها و قوانین خود هدفهایی را منظور میدارد که با واقعیت انسانی ، از نظر خسوی و سرشت و انگیزه ها و خصایص عمومی هماهنگی دارد و کوشش میکند که در وضع قوانین خود بانسان دروغ نگوید ، و او را در جو عالی ای که مافوق قدرت اوست پیروز در نیورد .. بلکه اسلام همیشه روش های اقتصادی خود را بر اساس دید واقعی انسان میگذارد ، و هدفهایی را خواستار میگردد که با آن دید واقعی وفق بدهد، ممکن است برای يك اقتصاد خیالی ، مانند کمونیسم ، لذت بخش باشد که يك هدف غیر واقعی بسازد و بخواهد انسانهای جدیدی بسازد ، که دور از هرگونه انگیزه خودخواهی باشند و بتوانند کار و دارائی را میان خودشان بدون احتیاج به حکومتی تقسیم کنند و خود عهده دار توزیع ثروت باشند و از هر اختلاف و تضاد و تضاد می مصون باشند.. ولی این با طبیعت و سرشت تشریح اسلامی و اهداف واقعی آن وفق نمیدهد . اقتصاد اسلامی همچنین در روش خود واقعی میباشد، و همانطور که هدفهای واقعی را که رسیدن بآن امکان دارد اتخاذ کرده است ، همچنین رسیدن باین هدفها را ضمانت واقعی و مادی کرده است.

اسلام تنها به تضمین هائی از قبیل پند و راهنمایی ، که مبلغین و وعاظ عهده دار آن هستند اکتفا نمیکند ، زیرا اسلام میخواهد با اهداف خود جامعه عمل پوشاند و لذا آن اهداف را باتفاق و تقدیر نمیسپارد . مثلاً: وقتی هدف اسلام ایجاد همکاری عمومی در جامعه است ، تنها به روشهایی از قبیل راهنمایی و هدایت و برانگیختن عواطف متوسل نمیشود ، بلکه برای آن ضمانت قانونی بوجود میآورد که در هر حال بطور ضروری تحقق میپذیرد .

محتوای صفت دوم اقتصاد اسلامی، یعنی صفت اخلاقی از نظر هدف اینست که اسلام برای هدفهایی که برای تحقق آن در حیات اقتصادی جامعه میکوشد،

از زمینه‌های مادی و شرایط طبیعی بصورت مستقل از خود انسان کمک نمی‌گیرد، برخلاف مارکسیسم که هدف‌های خود را از وضع و شرایط و نیروهای تولیدی الهام گرفته است... بلکه دید اسلام باین اهداف باین صورت است که آنها را بیانی از ارزش‌های عملی دانسته که از نظر اخلاقی تحقق بخشیدن بآنها ضروری می‌باشد.

بنابراین وقتی اسلام تضمین‌زندگی کارگر را مقرر میدارد، معتقد نیست که قانون ضمانت اجتماعی‌ای که وضع کرده، از شرایط مادی تولید سرچشمه گرفته است، بلکه آنرا مجسم‌کننده یک ارزش عملی دانسته که از نظر اخلاقی انجام آن ضروری می‌باشد.

این موضوع را با شرح و بسط بیشتری در خلال مباحث این فصل مورد بررسی و مطالعه قرار خواهیم داد.

اما منظور از اخلاقی بودن روش اسلام: بطور کلی اسلام به عامل روحی در خلال روشی که برای رسیدن با اهداف خود اتخاذ میکند، توجه زیادی میکند. لذا در روشی که برای رسیدن به هدف وضع میکند تنها به جنبه واقعی بودن مسئله نظر ندارد، یعنی باین مسأله اکتفا نمی‌کند که بخواهد در هر صورت هدف را عملی سازد، بلکه اسلام می‌خواهد بطور خاصی عامل روحی و ذاتی را باروشی که آن اهداف را محقق می‌سازد ترکیب کند. مثلاً: گاهی برای سیر کردن فقیر از ثروتمند مال می‌گیرد و از این رهگذر احتیاجات مستمندان را مرتفع میکند.

این جریان نشان‌دهنده هدف عینی بوده، که اقتصاد اسلامی بر اساس اصل «همکاری» خواستار آن می‌باشد. ولی اسلام موضوع همکاری را بدینجا خاتمه نمیدهد، بلکه روش دیگری را معمول میدارد که تحقق بخشیدن همکاری عمومی را کامل میکند. زیرا این روش ممکن است تنها جلوه‌گر این موضوع باشد که روشی است که بمنظور تأمین زندگی فقراء لزوم استعمال قدرت را برای اخذ مالیات از ثروتمندان تجویز میکند. گرچه این روش برای به ثمر رساندن جهت عینی مسأله، که سیر کردن فقیر باشد، کافی است.. ولی تا آنگاه که روش تحقق بخشیدن به همکاری



عمومی ، عاری از هر گونه انگیزه اخلاقی و عامل خیرخواهی ، در روح ثروتمندان باشد اسلام بر آن صحنه نمیگذارد .

بهمین علت است که اسلام واجبات مالی را جزء عبادات شرعی قرار داده که لازم است از انگیزه روح خیرخواهی سرچشمه بگیرد ، بدانسان که این روح خیرخواهی ، انسان را بر انگیزاند تا در تحقق اهداف اقتصاد اسلامی ، آگاهانه ، که منظور از آن فقط رضای خدا و تقرب بوی باشد ، شرکت کند .

شگفت نیست اگر اسلام اهمیت بسیاری به عامل روحی بدهد و به سازندگی روحی و فکری ، اصرار و توجه داشته باشد . زیرا طبیعت عوامل ذاتی که با روح انسان سر و کار دارد ، تأثیر زیادی در تکوین شخصیت انسان و تعیین انباشته‌های روحی وی دارد . کما اینکه عامل ذاتی در حیات اجتماعی و مشکلات آن و راه‌حلهائی که برای رفع این گونه مشکلات لازم است ، اثرات چشمگیری دارد . مسلماً امروزه برای همه مردم روشن شده است که عامل روحی در زمینه اقتصادی نقش مهمی را ایفا می‌کند ، زیرا عامل روحی در پدید آوردن بحرانهای متناوب که از فجایع آن ، اقتصاد اروپا ، آشکارا مینالد ، تأثیر بسیاری دارد .

همچنین عامل روحی در منحنی عرضه و تقاضا<sup>(۱)</sup> و در تولید کافی يك کارگر ، و دیگر مسائل اقتصادی مؤثر است . بنابراین اسلام - در سیستم و تعالیم خویش - به سازمان‌دادن نمای خارجی جامعه اکتفا نمی‌کند ، بلکه به اعماق روحی و فکری آن نفوذ کرده ، تا از این رهگذر بین انباشته‌های درونی ، و روشهای اقتصادی و اجتماعی اتخاذ شده ، توافق و هماهنگی بوجود آورد . با این ترتیب ، روش اسلام باین اکتفا نمی‌کند که هر اسلوبی را که تحقق بخشیدن به اهداف را تضمین میکند اتخاذ کند ، بلکه اسلام يك چنین اسلوبی را با عامل روحی و انگیزه‌های ذاتی ، که قابلیت انسجام با آن اهداف و مقاصد را دارد ، مخلوط میکند .

۱- همیشه و در هر زمان میان قیمت کالا در بازار و مقداری که مورد تقاضای مردم است رابطه‌ای وجود دارد . این رابطه منحنی تقاضا نامیده میشود .

اما منحنی عرضه عبارت است از رابطه میان قیمت‌ها و مقادیری که تولیدکنندگان و فروشندگان حاضرند بآن قیمت‌ها تولید کنند و بفروشند . م .

## ۲ - اقتصاد اسلامی جزئی از کل است

در شناخت اقتصاد اسلامی ، مجاز نیستیم که آنرا بطور مجزا از یکدیگر بررسی کنیم . مانند اینکه بیائیم و عقیده اسلام را درباره تحریم ربا ، یا تجویز مالکیت خصوصی ، جدای از سایر اجزای روش عمومی اقتصاد اسلامی بررسی کنیم .

همچنین صحیح نیست که مجموع اقتصاد اسلامی را ، بعنوان يك موضوع جداگانه و سیستمی مستقل از سایر اصول نظام اسلامی که عبارتند از امور اجتماعی و سیاسی و غیره و جدای از طبیعت روابطی که بین آن اصول برقرار میباشد ، بررسی کنیم . بلکه لازم است شناخت مناسب به اقتصاد اسلامی در چهارچوب شکل عام اسلامی باشد ، شکلی که جوانب مختلف زندگی را ، در جامعه ، نظم و ترتیب میدهد ، بدینسان است که مایک شیئی محسوس را در ضمن شکل عمومی ای که از مجموعه اشیا تشکیل یافته درك میکنیم . و این مسلم است که تصور يك شیئی در ضمن شکل عمومی آن ، از تصور آن در خارج از آن شکل ، یا در ضمن شکل دیگر اختلاف دارد . تا آنجا که ممکن است يك خط ، در ضمن ترکیب خطوط معینی کوتاه جلوه گر شود ، ولی همین خط امکان دارد که با تغییر آن ترکیب درازتر بنظر آید . همچنین ، اشکال عمومی سیستم های اجتماعی ، نقش مهمی را در تعیین روشهای اقتصادی خویش دارند .

بنابراین خطای محض است که اهمیت شکل عام اسلامی را ارزیابی نکنیم ، و طبیعت رابطه بین اقتصاد و سایر اجزاء سیستم را بحساب نیاوریم ، همچنین تأثیر

متقابلی که در ساختمان عمومی آن وجود دارد در نظر نگیریم . همچنین لازم است بین شکل عمومی نظام اسلامی، و پایه خاصی که برای آن فراهم شده ، که در آن همه عناصر بقاء و نیروی سیستم نهفته است ، جدائی نیندازیم . همانطور که شکل‌های محسوس «پایه‌های» مختلف را درک میکنیم و میدانیم که هر شکل با «پایه» خاصی قابلیت انسجام را دارد و ممکن است که يك «پایه» مناسب شکل دیگری نباشد، از طرفی ممکن است آن شکل نیز برای پایه‌ای دیگر مناسب نباشد . . همچنین شکل عمومی نظام - هر نظامی که باشد - به پایه‌ای نیاز دارد که با طبیعت و روح آن هماهنگی داشته باشد و به سیستم، عقیده و مفاهیم و عواطفی که با آن سازگار باشد اعطا کند . بنابراین با در نظر گرفتن شکل عمومی نظام، بالاجبار، لازم است که آن را بر اساس پایه‌ای که برای آن فراهم شده، معین و در ضمن کادر عمومی آن، بررسی و مطالعه کنیم .

بدینسان روشن میشود که «اقتصاد اسلامی» در روش و همه جزئیات گسترده خویش پیوستگی دارد و بنوبه خود همچنین جزئی از شکل عمومی زندگی میباشد . و این شکل دارای پایه‌ای است که خاص آن میباشد . و جامعه کامل اسلامی هنگامی پدیدمی آید که شکل و پایه باهم فراهم شوند ، آنگاه که تجربه و امکانات سازندگی بدست می آیند، موقعی تحقیق در اقتصاد اسلامی به نتیجه میرسد که روش‌های اقتصاد اسلامی بعنوان روش‌های پیوسته و مرتبط بررسی گردند، همچنین هنگام تحقیق لازم است در نظر داشته باشیم که اقتصاد اسلامی قسمتی از شکل عام اسلامی زندگی بوده ، که همین شکل عام اسلامی بنوبه خود بر پایه و اصول اساسی‌ای که اسلام برای جامعه صحیح اسلامی فراهم ساخته، پی‌ریزی گشته است.

\* \* \*

اصول اساسی جامعه اسلامی ، و سیستم اجتماعی آن ، از عناصر زیر تشکیل یافته‌اند :

۱ - عقیده : و آن قاعده اساسی در تفکر اسلامی بوده ، که عقیده اصلی

مسلمانان را بطور کلی نسبت به جهان مشخص میسازد .

۲ - عبارت از مفاهیمی است که نحوه نظر اسلام را نسبت به تفسیر اشیاء منعکس می کند، و این انعکاس در پرتو تصور عمومی بوده، که عقیده به آن جلا می بخشد .

۳ - از اصول اساسی دیگر ، عواطف و احساسات هستند که اسلام تلاش می کند آنها را بر اساس آن مفاهیم رشد دهد و گسترده سازد ، زیرا مفهوم ؛ از آنجا که نظریه ای است درباره يك واقع مشخص ، در روح مسلمان شعور خاصی را در برابر آن واقع جلوه گر میسازد ، همچنین جهت عاطفی وی را در مورد آن واقع معین میکند . بنابراین عواطف اسلامی زائیده مفاهیم اسلامی هستند ، و مفاهیم اسلامی بنوبه خود از پرتو عقیده اساسی اسلامی الهام میگیرند . برای مثال تقوی را در نظر میگیریم .

در زیر سایه عقیده توحید (یگانه پرستی) و مفهوم اسلامی درباره تقوی شگفته میشود و آن مفهومی است که میگوید: تقوی معیار احترام و برتری بین توده ها میباشد؛ از این مفهوم ، عاطفه اسلامی ، نسبت به تقوی و پرهیز کاران، که عبارت از عاطفه بزرگداشت و احترام باشد زائیده میشود .

بنابراین عقیده، مفاهیم، و عواطف، عناصر سه گانه ای هستند، که در بوجود آوردن پایه ای صحیح و مناسب برای جامعه، شرکت می کنند.

سپس پس از پایه نوبت شکل عام اسلامی زندگی فرا میرسد، که بصورت يك مجموعه بهم پیوسته و غیر قابل تفکیک بوده، که بر همه شعبه های زندگی گسترده است. و موقعیکه جامعه اسلامی پایه های اساسی و شکل عمومی خود را کامل می کند، تنها در این هنگام است که می توانیم از اقتصاد اسلامی انتظار داشته باشیم، که رسالت عظیم خود را در حیات اقتصادی به سرانجام برساند، و برای اجتماع اسباب سعادت و آسایش را تضمین کند، و بدینسان است که می توانیم بزرگترین نتیجه ها را از اقتصاد اسلامی بگیریم. اما اینکه از رسالت عظیم اسلامی انتظار داشته باشیم، که با تطبیق قسمتی از آن در يك جهت معین و جدا از سایر شعبه های زندگی، همه اهداف خود را نسبت بآن قسمت از زندگی محقق سازد.. اشتباه است. زیرا ارتباطی که در شیوه

خلاق اسلامی برای جامعه، بین هر قسمتی از آن با قسمتهای دیگر وجود دارد بسان نقشه‌ای است که ورزیده‌ترین مهندسین برای ساختن يك بنای باشکوه میکشد. طبیعی است که نقشه ساختمان، وقتی می‌تواند طبق خواسته مهندس زیبایی و شگفتی خود را منعکس کند که همه آن بطور کامل پیاده شود. ولی اگر تنها جزئی از ساختمان را طبق آن نقشه بسازیم، نباید از آن جزء بنا شده انتظار داشته باشیم، که طبق خواسته مهندس عظمت خود را حفظ کند و آن را جلوه‌گر سازد.

شیوه‌های اسلامی هم نیز بدینسان است. چون اسلام برنامه‌های خاص خود را وضع کرده، از آن ابزار کاملی برای سعادت بشریت بوجود آورده است. البته این جریان در صورتی است که این برنامه‌ها در جامعه اسلامی پیاده شوند، جامعه‌ای که از هر جهت بر اساس اسلام باشد و برنامه‌های اسلامی هم بدون کم و کاست تطبیق گردند. زیرا بر کنار گذاشتن يك یا دو برنامه از برنامه‌های اسلامی، بمعنای آنست که این برنامه را از شرایطی که در ظل آن امکان می‌یابد که به هدف عالی خود برسد بر کنار سازیم. چون برنامه‌های اسلامی پیوستگی و ارتباط مستقیم بهم داشته و در این مورد همانند قوانین علمی بوده، که ثمرات و نتایج خود را وقتی میدهد که شرایط آن فراهم گردد.

\* \* \*

در این کتاب نمی‌توانیم همه نقاط ارتباط در اقتصاد اسلامی را نشان دهیم، همچنین نمی‌توانیم نقاط ارتباط و فعل و انفعال بین اقتصاد اسلامی و سایر خصائص و عناصر اسلامی را که بآن مرتبط است، نمایان کنیم. بلکه در این کتاب به نمونه‌هایی از آن پیوستگیها و ارتباطها، بقرار زیر اکتفا می‌کنیم:

۱- ارتباطی است که بین اقتصاد اسلامی و عقیده برقرار بوده، بدانسان که سرچشمه تغذیه روحی «سیستم» می‌باشد. عقیده، مسلمانان را برمی‌انگیزد که طبق خواسته «سیستم» شکل بگیرند، زیرا «سیستم» از آن عقیده سرچشمه گرفته است و با قطع نظر از چگونگی نتایج عینی‌ایکه سیستم اقتصاد اسلامی در زمینه تطبیق عملی پدید می‌آورد و در سایه «سیستم» در روح مسلمان احساس اطمینان و آرامش روحی

می‌آفریند، ارتباط عقیده باسیستم اقتصاد اسلامی باعث میشود که «سیستم» رنگ اعتقادی و ارزشی ذاتی بخود بگیرد. بنابراین نیروی ضمانت اجراء و جنبه ایمان و معنوی و اطمینان روحی، خصوصیتی است که اقتصاد اسلامی را از نظر عقیده اساسی که بر آن پی‌ریزی شده است و در چهارچوب آن بوجود آمده مشخص می‌کند. بهمین علت وقتی شناخت مانسبت به اقتصاد اسلامی کامل میشود که آن را بر اساس عقیده و مقدار اثری که عقیده در تکوین آن دارد بررسی کنیم.

۲- ارتباط اقتصاد اسلامی با مفاهیم اسلام درباره جهان‌زندگی، و روش خاصی که اسلام در تفسیر اشیاء بکار میبرد، مانند مفهوم اسلامی در باره مالکیت خصوصی و سود. فی‌المثل: اسلام مالکیت را بعنوان حقی که متضمن مسئولیت است قبول دارد، نه بعنوان يك تسلط مطلق. همچنین اسلام درباره سود، مفهومی بهتر و وسیعتر از آنچه که اکنون يك مادی خالص‌بآن توجه دارد میدهد، بدینسان بسیاری از فعالیت‌هایی که از نظر دید غیر اسلامی زیان بشمار میروند، در چهارچوب «سود» قرار دارند.

طبیعی است که مفهوم اسلام درباره مالکیت، طبق محدوده اسلامی آن، تأثیر بسیاری در کیفیت استفاده از حق مالکیت خصوصی و تعیین آن دارد. کما اینکه همچنین طبیعی است که «زمینه اقتصادی» تحت تأثیر مفهوم اسلام درباره «سود» قرار میگیرد و این تأثیر بسته به نسبت عمق مفهوم اسلام و هدفهای آن می‌باشد. بدینسان است که مفهوم اسلام بر مجرای اقتصاد اسلامی تأثیر میگذارد. بنابراین لازم است که اقتصاد اسلامی، از خلال مفاهیم اسلامی بررسی گردد و مسلماً صحیح نیست که آن را در خلال تطبیق و پیاده شدن در متن زندگی، از تأثیر مفاهیم مختلف اسلامی منعزل کنیم.

۳- ارتباط اقتصاد اسلامی با عواطف و احساساتی که اسلام در جامعه بوجود می‌آورد. منظور عواطف و احساساتی است که بر اساس مفاهیم خاصی پی‌ریزی شده‌اند. مانند عاطفه اخوت همگانی، که در قلب هر مسلمان اخگر دوستی و علاقه بدیگران را می‌افروزد و اسلام از این رهگذر مسلمانان را در سختیها و خوشیهای

یکدیگر شریک میگرداند و طبعاً بهر نسبت که شعور عاطفی اخوت و نزدیکی روح انسان به عواطف اسلامی و تربیتی که در جامعه اسلامی سایه افکنده است بیشتر باشد این اخگر دوستی فروزانتر میگردد. طبیعی است که عواطف و احساسات، نقش خطیری را در کیفیت حیات اقتصادی ایفا میکنند و سیستم را در رسیدن به اهداف خود کمک میکنند.

۴- ارتباط نظام اقتصادی و سیاست مالی دولت است، و این ارتباط بمقداری است که سیاست مالی را جزئی از برنامه نظام اقتصاد اسلامی بحساب میآورد. زیرا سیاست مالی طوری وضع شده که هماهنگ با سیاست عمومی اقتصادی بوده، بخاطر بمررساندن اهداف اقتصاد اسلامی می باشد. بنابراین سیاست مالی اسلام باین اکتفا نمی کند که هزینه های ضروری دولت را تأمین کند، بلکه هدف از آن، شرکت در برقرار کردن توازن اجتماعی و همکاری عمومی می باشد. بهمین علت ضروری بود که سیاست مالی جزئی از سیاست عمومی اقتصادی بشمار برود و نیز ضروری بود که احکام مربوط به تنظیم مالی دولت، ضمن شکل عمومی قوانین حیات اقتصادی درج گردد. و این موضوع در مباحث آینده بررسی خواهد شد.

۵- ارتباط میان اقتصاد اسلامی و نظام سیاسی اسلام است، که در بررسی سیستم اقتصادی، جدائی آن دو از یکدیگر منجر به گمراهی تحقیق میگردد. زیرا هیئت حاکمه، اختیارات وسیع اقتصادی داشته، دارای مالکیت های بزرگی میباشد که طبق اجتهاد خود در آنها تصرف می کند. و این اختیارات و مالکیتها لازم است همیشه در بررسی، با واقعیت حکومت در اسلام و تضمین هائی که اسلام برای ملوئ شدن ولی امر و اعتدال وی وضع کرده است، از قبیل عصمت، شور کردن، و عدالت ( بنا بر اختلاف مذاهب اسلامی) مقارنه گردد. بنابراین در پرتو این تضمین ها میتوانیم موقعیت دولت را در سیستم اقتصادی بررسی کنیم، و به صحت اختیارات و حقوقی که اسلام برای دولت مقرر داشته است ایمان بیاوریم.

۶- ارتباط بین الغای سرمایه ربوی و احکام دیگر اسلام، درباره مضاربه<sup>(۱)</sup>

۱- مضاربه نوعی شرکت است که اسلام آنرا تجویز کرده است و آن از این قرار است

و همکاری عمومی و توازن اجتماعی است. زیرا اگر تحریم ربا بصورت جداگانه بررسی گردد، بعنوان عاملی خودنمایی خواهد کرد که مشکلات بسیاری را در حیات اقتصادی پدید میآورد. ما اگر تحریم ربا را بعنوان جزئی از يك اسلوب واحد پیوسته‌ای در نظر بگیریم، خواهیم دید که اسلام آن مشکلات را طوری مرتفع می‌کند که با طبیعت قوانین اسلامی و اهداف و مقاصد آن هماهنگی دارد. این جریان در خلال احکام شرکت و توازن و همکاری عمومی و پول می‌باشد.

۷- ارتباط میان بعضی از احکام مالکیت خصوصی در اقتصاد اسلامی و احکام جهاد است، که روابط مسلمانان را با دیگران در حالات جنگ منظم میکند. مثلاً اسلام به رئیس حکومت اسلامی اجازه داده است که اسرای جنگ را باین عنوان که جزئی از غنائم جنگی هستند برده کند و آنان را بسان دیگر غنائم میان مجاهدین تقسیم نماید.

صلیبیها، که دشمنان اسلام اند پیوسته عادت کرده‌اند که این حکم اسلامی را جدا از شرایط آن عرضه بدارند، تا از این رهگذر ثابت کنند که اسلام نظامی از نظامهای بردگی بوده که انسان از اعصار تاریک تاریخ بآن مبتلا گشته است، و نیز ثابت کنند که انسان را از این بندرها نکرده، مگر تمدنهای جدید اروپائی که برای اولین بار بشریت را آزاد ساخته، ننگ و خواری را از وی زدوده است.

ولی ما در بررسی کوتاه اسلام و حکم آن درباره غنائم، لازم است که قبل از هر چیز بدانیم چه وقت يك شئی در نظر اسلام غنیمت جنگی بشمار میرود؛ و نیز بعد از آن بدانیم که چگونه و در چه حدودی اسلام به رئیس حکومت اسلامی اجازه داده است که اسیر را بعنوان غنیمت جنگی برده کند؟ و این رئیس حکومت اسلامی کیست که بوی اجازه داده شده است اسیر جنگی را باین عنوان که غنیمت

→ است که يك نفر سرمایه میدهد و دیگری با آن در مدت مشخصی که در قرارداد ذکر شده کار

می‌کند و طبق مواد قرارداد، سود حاصل را بین خود تقسیم می‌کنند. ۴۰.



جنگی است برده کند؟ بنابراین اگر همه این جهات را بررسی کردیم، می‌توانیم درباره غنائم جنگی با نظر صحیحی بحکم اسلام بنگریم.

بنابراین شرط اساسی درباره مفهوم «غنائم» در نظر اسلام، دست یافتن بآن در حین جنگ مشروع است که شکل جهاد داشته باشد و پیکار عقیدتی باشد، و تا زمانی که جنگ شکل جهاد نداشته باشد، اشیاء بدست آمده «غنیمت» نخواهد بود. و خلاصه در این باره دو شرط اساسی وجود دارد:

۱- جنگ با اجازه ولی امر<sup>(۱)</sup> و بخاطر تبلیغ رسالت اسلامی باشد. بنابراین جنگ‌هایی که جنبه غارت و چپاول داشته باشد جهاد نمی‌باشد، مانند جنگ‌های جاهلیت<sup>(۲)</sup> یا جنگ بخاطر چاپیدن ثروت کشورها و تسلط بر بازارها مانند جنگ‌های سرمایه‌داری.

۲- شرط شده که انقلابیون اسلامی قبل از هر چیز رسالت اسلامی خویش را اعلام کنند و نیز اصول اصلی آن را با دلایل و براهین توضیح دهند، تا اینکه اگر دلایل اسلام عرضه گردید و دیگر برای سایرین بحث منطقی صحیحی وجود نداشته و علیرغم آن باز هم عناد ورزیدند و در نپذیرفتن حقیقت مصر گشتند.. بالاجبار تنها در آن هنگام است که در برابر رسالت اسلامی - باین عنوان که رسالتی است فکری و جهانی که مصالح حقیقی توده‌ها را خواستار است - باقی نمی‌ماند مگر آنکه راهش را بوسیله نیروهای مادی، بوسیله جهاد مسلح بازگرداند. و فقط در این شرایط است که غنائم جنگی بنظر اسلام واقعاً غنیمت محسوب میشود.

اما راجع به اجرای حکم اسیر در غنائم جنگی به سه گونه است: با اینکه مشمول عفو میشود، یا بوسیله فدیة<sup>(۳)</sup> آزاد میگردد، و یا وی را برده می‌کنند.

۱- در مفهوم ولی امر بین مذاهب اسلامی اختلاف نظر وجود دارد، گروه بسیاری از مسلمانان معتقدند که منظور از آن رئیس حکومت اسلامی است و برخی دیگر معتقدند که منظور پیغمبر و امامان است. م.

۲- پیش از اسلام. م.

۳- فدیة بآن مقدار مالی اطلاق میشود که خویشان اسیر، یا دولت متبوعه وی در برابر...

بنابر این برده کردن یکی از سه (۱) راهی است که بر رئیس حکومت اسلامی لازم است بر اساس آن با اسیر رفتار کند .

اضافه بر آن اگر دانستیم که در این زمینه ولی امر ، مشول است که بهترین حالات سه گانه را که به مصالح عمومی نزدیک تر بوده «همانطور که فاضل و شهید دوم

→ آزادی او میبرد از زند، و این فدیة برای جبران خسارات جنگی است .م.

۱- «سید قطب» در تفسیر «فی ضلال القرآن» نوشته است : «حکم درباره اسرای جنگ را آیه «فاماناً بعد و اما فداء» که تنها نص قرآنی بوده که حکم اسرای جنگی را بیان داشته تعیین کرده است. منظور از این آیه این است که اسرای جنگی یا بدون گرفتن فدیة و خسارت جنگی، آزاد شوند، یا اینکه در مقابل فدیة، یا کاری، یا آزادی مسلمانانی که اسیر گشته اند آزاد شوند. مسلماً در آیه «فاماناً بعد و اما فداء» حالت دیگری مانند برده کردن یا اعدام نسبت به اسرای مشرک وجود ندارد. مسلم است آنچه که خارج از این نص قرآنی اتفاق افتاده عکس العمل حالات خاص و اوضاع آن زمان بوده است. زیرا اصل همیشگی درباره اسرای جنگ آیه «فاماناً بعد و اما فداء» (آزادی بدون عوض و آزادی در مقابل گرفتن خسارت جنگی) می باشد. و کشتن اسیر که گاهی اتفاق افتاده در حالات خاص بوده است مانند اسیر شدن جاسوس که بر اساس جاسوسی محاکمه میشود نه بر اساس اینکه اسیر شده است، بلکه اسیری تنها وسیله دستگیری وی بوده است.

مسئله بردگی که گاهی اتفاق افتاده تنها برای مواجه شدن با اوضاع حاکم بر جهان و ستنهای عمومی جنگی آن زمان بوده است و برای اسلام این امکان نبوده که در همه آن حالات قانون عام خود را «فاماناً بعد و اما فداء» را اجرا کند. زیرا در آن زمان دشمنان اسلام مسلمانان را که اسیر میکردند برده می ساختند. به همین علت پیغمبر بزرگ اسلام در بعضی حالات اسرای جنگ را بدون آنکه خسارتی مطالبه کند آزاد می ساخت و گاهی نیز در برابر آزادی مسلمانان اسیر شده، یا گرفتن خسارات جنگی (فدیة) اسرای مشرک را آزاد میکرد و گاه نیز در بعضی حالات بعضی از اسرای جنگی را برده می ساخت و این تنها بخاطر معامله بمثلی بوده که دشمنان اسلام نسبت به مسلمانان اسیر شده انجام میدادند. اما اگر قراردادی بین دول منعقد شود که بموجب آن، دول متخاصم اسرای جنگی را برده ن سازند، طبیعی است که اسلام به قاعده اساسی خود «فاماناً بعد و اما فداء» بر میگردد و بر اساس آن با اسرای جنگی رفتار میکند. و ما بر این گفته که میافزاییم فعلاً بر اساس قرارداد ژنو این جریان اتفاق افتاده، دول متخاصم ملزم هستند که مواد قرارداد ژنو را رعایت کنند، با این ترتیب دیگر مسئله بردگی وجود خارجی نداشته، اسلام طبق قاعده عمومی خود، مبنی بر آزادی اسرای جنگ بدون فدیة یا در مقابل «فدیة»، با اسرای جنگی رفتار میکند .م.

و غیره از فقهاء اسلام تصریح کرده اند) انتخاب کند، و نیز اگر حقیقت دیگر اسلامی را بآن اضافه کنیم، که به جنگ در راه تبلیغ رسالت اسلامی با کشورهای غیر اسلامی بطور عموم اجازه داده نشده است. بلکه مشروط بآن شده که رهبر معصومی وجود داشته باشد، که در جنگهای عقیدتی فرماندهی و پیشروی را بعهده بگیرد. اگر همه این حقایق را با هم جمع کنیم، نتیجه میگیریم که اسلام برده کردن را اجازه نمیدهد مگر زمانی که برده کردن از عفو و فدیة بهتر باشد. و با در نظر گرفتن اینکه چنین مسئولیتهائی تنها در صلاحیت ولی امر معصوم قرار داده شده که مسلماً در شناخت بهترین راه گزاشتهای نمیکند، دیگر هیچگونه نقطه مبهمی باقی نمی ماند که دشمنان بتوانند بر آن خرده بگیرند.

مسلماً با مقدماتی که ذکر شد، در این حکم چیزی نیست که بشود بر اسلام خرده گرفت، بلکه حکمی است که مکاتب اجتماعی با هرگونه مفهومی که داشته باشند، در آن اختلافی ندارند، زیرا احیاناً ممکن است که برده کردن روشی بهتر از عفو و فدیة باشد، و این زمانی خواهد بود که دشمن اسیرانش را برده کند و واضح است که در یک چنین حالتی لازم است که با دشمن معامله بمثل گردد، و با وی همان رفتاری شود که با اسیرانش معامله میکنند. بنابراین اگر حالاتی یافت می شود که در آن برده کردن بهتر از عفو و فدیة است، و با در نظر گرفتن اینکه برده کردن در یک چنین شرایطی نیکوترین حالات سه گانه است، چرا اسلام بآن اجازه ندهد؟ درست است که اسلام آن حالاتی را که برده کردن اسیر در آن صحیح تر است بیان نکرده، ولی همین کافی است که موضوع را به حاکمی سپرده که از خطا و هوای نفس مصون میباشد، و همین حاکم است که باید جنگ عقیدتی را رهبری کند و موقعیت را برای انتخاب راه صحیح تشخیص دهد و طبق رأی خویش عمل کند.

اگر ما قوانین خلاق نظام اسلامی را درباره اسیر از خلال حیات سیاسی آن ملاحظه کنیم، خواهیم دید که برده کردن انجام نشده، مگر در آن حالاتی که برده نمودن اسرای جنگ بهترین حالات سه گانه بوده است. زیرا دولت اسلامی با دشمنانی درگیری داشت که سربازان سلحشور و شجاع اسلامی را در صیرتی

که اسیر می شدند، برده می کردند. بنابراین جای انتقاد و اعتراض به اسلام نیست، که در شرایط خاصی مجبور گشته برده کردن را تجویز کند، زیرا اسلام آنگاه برده کردن اسیر را جایز می کند که به مصالح عمومی، آنها را با نظر حاکم معصوم، نزدیک تر باشد. همچنین جای انتقاد و اعتراض بر اجرای حکم بردگی نیست، زیرا برده کردن همیشه در آن حدودی بوده که صالح ترین راههای سه گانه (عفو، فدیة و برده کردن) بوده است.

۸ - ارتباط میان اقتصاد اسلامی و قانون جنائی اسلام. زیرا قانون همکاری عمومی و ضمانت اجتماعی در اقتصاد اسلامی، پرتوی بر مجازاتی که در برخی جنایتها تعیین شده می افکند. مسلماً مجازات دست بردن در باره سارق در يك جامعه سرمایه داری، که توددهای انبوهی از اجتماع به سر نوشت نامعلومی سپرده شده اند، و سراسر آن مشحون از ظلم و تجاوز است، ظالمانه میباشد، اما چنانچه جامعه مورد نظر ما، يك جامعه اسلامی باشد، و زمینه درخشان اقتصاد اسلامی نیز فراهم شده باشد، و اجتماع در زیر سایه اسلام زندگی کند، بیشك در این هنگام هرگز ظالمانه نیست که با سارق چنین معامله ای بشود. زیرا اقتصاد پیشتاز اسلامی، وسائل کامیابی و زندگی سعادت مندانه ای را برای وی فراهم کرده و همه عللی که موجب میشود دست بدزدی بزنند، از زندگی وی زدوده است.

### ۳ - کادر عمومی اقتصاد اسلامی

سیستم اقتصاد اسلامی ، با پوشش عام دینی خود، از سایر سیستمهای اقتصادی که تا کنون بررسی کردیم امتیاز دارد. زیرا همه نظامهای زندگی در اسلام رنگ دینی دارند . بهمین علت اسلام وقتی میخواهد هر جهتی از جهات زندگی را درمان کند، آنرا بادین میآمیزد و در چهار چوبی قرار میدهد که انسان را با پیوندی دینی به خدا و آخرت پیوند میدهد .

همین پیوند و پوشش دینی است که نظام اسلامی را قادر میسازد که در ناوردگاه زندگی پیروز گردد و تأمین مصالح عام اجتماعی انسان را ضمانت کند ، زیرا این مسلم است که تضمین این مصالح و بدست آوردن آن بجز از راه دین امکان ندارد .

برای آنکه این موضوع روشن شود ، لازم است که مصالح انسان را نسبت به تأمین زندگی بررسی کنیم و نیز لازم است بررسی کنیم که تا چه اندازه این انسان امکانات در اختیار دارد که از جهت تأمین زندگی خاطرش را آسوده دارد و تحقق آن را ضمانت کند تا از این رهگذر به حقیقتی که در پیش بآن اشاره شد برسیم و آن حقیقتی است که میگوید :

مصالح اجتماعی انسان ممکن نیست که بدست آیند و تضمین شوند ، مگر از طریق نظامی که دارای پوشش صحیح دینی باشد.

آنگاه که مصالح انسان را نسبت به تأمین زندگی بررسی میکنیم ، میتوانیم آنرا

بدونوع تقسیم کنیم :

۱ - مصالحی که طبیعت، بانسان، بعنوان اینکه وی يك موجود خاصی است اعطا میکند، مانند داروهای طبی که نفع انسان در آن است که آنها را از طبیعت بگیرد، ارتباطی باعلائق اجتماعی وی با دیگران ندارد، بلکه انسان از آنجا که موجودی است که در معرض میکروبهای مضر قرار دارد، به داروهای طبی نیازمند است و دیگر از این جهت فرق نمیکند که وی بطور انفرادی زندگی میکند، یا به جامعه متشکل و بهم پیوسته ای بستگی دارد.

۲ - مصالحی که نظام اجتماعی آنها را برای انسان، بعنوان اینکه وی يك موجود اجتماعی است و باعلائقی با دیگران مرتبط میباشد، تأمین میکند، مانند نفعی که انسان از نظام اجتماعی، بوسیله مبادله تولید خویش با تولید دیگران می برد، و آن زمانی است که نظام اجتماعی دادوستد و تجارت با دیگران را تجویز می کند، همچنین زمانی که زندگی انسان را درحالات عجز و بیکاری ضمانت میکند.

بهمین علت نام نوع اول را مصالح طبیعی میگذاریم و نوع دوم را مصالح اجتماعی می نامیم.

برای آنکه انسان بتواند مصالح طبیعی و اجتماعی خویش را مهیا سازد، لازم است مجهز به قدرت شناخت آن مصالح و اسلوبهایی که آنها را تأمین میکنند باشد. همچنین لازم است مجهز بانگیزه ای گردد که وی را در تلاش در راه آن برانگیزد. بنابراین داروهای که مثلاً برای درمان بیماری سل ساخته شده اند، انسان وقتی بآن دست می یابد که بداند بیماری سل داروی شفا بخش دارد و کیفیت ساختن آن را کشف کند، بدینسان انسان دارای انگیزه ای میشود که وی را وادار میسازد تا با کشف و ساختن آن داروها منتفع گردد. همچنین تضمین معیشت ایام ناتوانی (باین عنوان که يك مصلحت اجتماعی است) به شناخت انسان نسبت به فواید این ضمانت و کیفیت وضع قانون آن، وانگیزه ای که منجر به وضع این قانون و اجرای آن میشود بستگی دارد.

بنابراین دو شرط اساسی وجود دارد، که بدون آنها توده ها نمیتوانند بيك

زندگی مرفه و کاملی که مصالح طبیعی و اجتماعی را در بردارد دست یابند. این دو شرط، یکی شناخت آن مصالح طبیعی و چگونگی بدست آوردن آنست، و دیگری اینکه انسان دارای انگیزه‌ای گردد که وی را بعد از شناخت آن مصالح وادار کند که بآن دست یابد.

\* \* \*

اگر ما مصالح طبیعی انسان را - مانند ساختن داروهای برای درمان بیماری سل - ملاحظه کنیم، خواهیم دید که انسان برای دست یافتن بآنها، دارای امکانات بیشتری است، زیرا انسان از نیروی فکری برخوردار بوده که بوسیله آن میتواند پدیده‌های طبیعت و مصالحی که در درون آن پنهان شده است درک کند. این نیرو اگرچه با گذشت زمان بکندی رشد و نمو میکند، ولی بهر حال در پرتو کار آبی و اندوختن تجارت جدید، در راه تکامل و تحول گام برمیدارد، و هرچه این نیرو رشد یابد، انسان در درک مصالح و شناخت منافع که ممکن است از طبیعت بهره‌مند شود، نیرومندتر میشود.

در کنار نیروی فکری، انسان دارای انگیزه ذاتی بوده، که برانگیختن وی را در راه مصالح طبیعی تضمین میکند، زیرا مصالح طبیعی انسان، با انگیزه ذاتی هر فردی نزدیک و هماهنگی دارد. مثلا: دست یافتن به داروهای طبی، تنها در مصلحت يك فرد بدون فرد دیگر نمیباشد. همچنین تنها در جهت مصالح توده‌ای سواي توده‌های دیگر نمیباشد. جامعه بشری همیشه در راه فراهم کردن مصالح طبیعی، بوسیله نیروئی که ناشی از انگیزه‌های ذاتی افراد است برانگیخته میشود، و همه آن انگیزه‌های ذاتی خواستار آن مصالح بوده، لزوم آن را، بعنوان اینکه نفع شخصی همه افراد را در بردارد احساس میکنند.

همچنین میدانیم که انسان با روح و اندیشه خاصی ترکیب یافته بدانگونه که قادر است مصالح طبیعی خویش را تأمین کند و در طول آزمایشهایی که درباره زندگی و طبیعت میاندوزد، زندگی خویش را از این جهت، مشحون از نوآوری سازد و آن را بسوی کمال راهبری کند.

\* \* \*

همچنین مصالح اجتماعی بنوبه خود بسته به درك انسان نسبت بنظم اجتماعی میباشد، همان نظمی که مصالح وی را در بر دارد. همچنین بسته بانگیزه روحی بوده که وی را بسوی ایجاد آن نظم و اجرای آن بر میانگیزد. حال باید دید که انسان از این دو شرطی که نسبت به مصالح اجتماعی شده چه بهره‌ای برده است؟ و آیا انسان به نیروی فکری که بوسیله آن، مصالح اجتماعی خویش را درك میکند، و بانگیزه‌ای که وی را وادار میکند که برای رسیدن بآن تلاش کند، مجهز شده، بد انسان که نسبت به مصالح طبیعی خویش بآن مجهز بوده است؟

اکنون شرط اول را بررسی میکنیم، این سخن شایع است که میگوید: انسان نمیتواند نظم اجتماعی را که همه مصالح اجتماعی وی را بعهده بگیرد و با ترکیب عمومی وی تنظیم شود، درك کند، زیرا انسان عاجزتر از آنست که همه شرایط و خصوصیات موقعیت اجتماعی و سرشت انسانی و آنچه در درون آن است، بطور صحیحی تجزیه و تحلیل کند. معتقدین باین سخن باین نتیجه میرسند که: لازم است نظام اجتماعی برای توده‌ها وضع شود، و تا آنگاه که معرفت انسانها محدود میباشد، و شرایط فکریشان بآن اجازه نمیدهد که بهمه حقایق و مقاصد اسرار مسئله اجتماعی پی ببرند صحیح نیست که توده‌ها را بحال خود بگذارند که هرطور که دلشان میخواهد سیستم اجتماعی خویش را تعیین کنند. اینان بر اساس حقایق فوق، لزوم دین را در زندگانی انسان مطرح کرده، اذعان میکنند که خلقها به پیامبران نیاز دارند و آن باین علت است که پیامبران از راه وحی قادر هستند مصالح حقیقی انسان را در زندگانی اجتماعی معین کرده، در اختیار توده‌ها بگذارند.

میتوانیم از این گروه سؤال کنیم: آیا انسان همانطور که مصالح اجتماعی خود را نمی‌شناسد، نسبت به بسیاری از اسرار جهان و مصالح طبیعی که در آن دارد جاهل نمیشود؟! و آیا تاکنون به پیامبران نیازی بوده که اسرار جهان را بانسان بیاموزند، همچنین نیازی بوده که پیامبران مصالح و منافع که ممکن است انسان از طبیعت بدست آورد برای وی کشف کند؟!!



آنچه مسلم است در طول زمان توده‌های بسیاری که تعدادشان سر به میلیونها میزند، با دردهای سختی روبرو گشتند و بوسیله بیماری سل و طاعون و عوارضی از قبیل سیل نابود شدند، و این رویدادها فقط باین علت بود که آن مردم از داروی بیماری سل و طاعون و از وسایل و ابزارهای که از سیلهای ویرانگر جلوگیری کند، اطلاعی نداشتند. باین همه انسان به تنهایی با این گرفتاریها و رنجها و دردها مبارزه کرد بالاخره توانست آنها را مقهور خویش گرداند و از طبیعت اسلحه ضد آنها را کشف کند. و علت آن این بود که انسان مجهز به نیروی فکری آفریده شد که بوسیله آن فرصت می‌یافت که در زمینه علمی (نظری)، اسرار طبیعت را بررسی و مطالعه کند و مصالح و منافع خویش را در آن کشف کند و این اگرچه يك قدرت فکری محدودی بیش نبود، ولی با گذشت زمان قابل رشد و نمو می‌باشد. بنابر این انسان هرچه تجربه‌هایش در زندگانی افزایش یابد با همان نسبت قدرت فکریش تکامل می‌یابد و بدینسان تسلط علمی وی بر طبیعت و اسرار آن مستحکم می‌گردد.

مسئله تا آنگاه که انسان مالك این ذخیره است لامحاله مجهز به نیروی خواهی بود که با مرور زمان بر مشکلات فائق می‌شود، و همین نیرو است که راه را برای انسان می‌گشاید تا از این رهگذر مصالح طبیعی (منافعی که انسان از طبیعت بدست می‌آورد. م.) خویش را، با افزایش آزمونهایش و تسلط علمیش بر طبیعت بدست آورد.

بدین ترتیب انسانها نیازی ندارند که پیامبران، طبیعت و اسرار آنها بآنان تعلیم دهند. نظیر این جریان ممکن است درباره مصالح اجتماعی نیز گفته شود، زیرا انسان اگرچه نسبت به مصالح اجتماعی خویش جاهل است، ولی در زمینه عملی دارای قدرتی است که بر اساس آن میتواند مصالح اجتماعی، و نوع روابط و تشکیلاتی که آن مصالح را ضمانت میکند، درک کند. یعنی درست همانطور که دارای قدرتی بود فکری که در زمینه علمی بوسیله آن، مصالح طبیعی را درک میکرد و اسرار آنها را کشف می‌نمود.

در این مورد میتوان اضافه کرد که نیروی فکری انسان در زمینه عملی ناقص

و محدود است و دلیل آشکار آن نقص سیستمهای اجتماعی است که از مغز انسان تراوش کرده‌اند، بدانسان که همین نقص است که انسان را ملزم میسازد که همیشه دست به تجدید و تحول آن سیستمها بزند، ولی بهر حال در خلال آزمونهای اجتماعی، انسان قدرتی است فکری و قابل رشد، کما اینکه قدرت فکری انسان در زمینه علمی، در خلال آزمونهایی که از درگیری وی با طبیعت بدست می‌آیند رشد میکند.

بنابراین از جهت درک و شناخت فکری، بین مصالح اجتماعی و طبیعی فرقی وجود ندارد، و انسان دارای شناخت عملی (قدرتی که بوسیله آن میتواند مصالح اجتماعی را درک کند)، و شناخت علمی (قدرتی که بوسیله آن میتواند مصالح طبیعی را درک کند) است. در پرتو شناخت علمی خود مصالح و منافع اجتماعی خویش را درک میکند، و در پرتو شناخت عملی خویش مصالح و منافع ناشی از طبیعت را درک میکند و مسلم است که هر یک از این دو درک ناقص بوده، تنها در طول حیات و آزمونهای ناشی از آن تکامل مییابد<sup>(۱)</sup>.

اگر مشکل مسئله اجتماعی فقط مشکل درک کردن بود، حل آن از راه شناخت عملی برای انسانی که با گذشت زمان رشد میکند ممکن بود. کما اینکه انسان، مشکل درک مصالح طبیعی را از راه شناخت علمی که انسان از آن برخوردار است و در طول آزمونهای غنی و تکامل یافته است حل نمود.

۱- وجه بسافرق بین قدرت فکری انسان در زمینه علمی، و قدرت فکری وی در زمینه علمی در سیر تاریخشان از این جهت ملاحظه شود که اندیشه علمی انسان بوسیله تجربه غنی می‌شود و تکامل می‌یابد، بدانسان که بتدریج حقایق جهان را بر اساس آن کشف میکند. اما دلیلی در دست نداریم که حیات اجتماعی در خلال آزمائش زندگی به اندیشه علمی رشد و تکامل می‌بخشد. بلکه این امکان وجود دارد که انسان با گذشت زمان اشتباهات علمی بزرگ و بزرگتری را مرتکب شود.

البته این مسئله صحیح است که ما دلیلی نداریم که اندیشه علمی انسان حتماً در جهت تکامل جریان دارد، ولی از طرفی در باره عکس آن نیز دلیلی نداریم تا بتوانیم با جزم و یقین قضاوت کنیم که انسان بطور کلی در طول تاریخ در درک مصالح اجتماعی خویش ناسانوان بوده است.

ولی نقطه اساسی در این مشکل این نیست که چگونه انسان مصالح اجتماعی را درک میکند؟ بلکه اشکال اساسی در اینست که: چگونه این انسان برای بدست آوردن آن و سازمان دادن اجتماع بشکلی که آنرا تضمین کند برانگیخته می‌گردد.

اشکال بارز در اینست که بیشتر اوقات مصلحت اجتماعی با انگیزه ذاتی هماهنگ نمیشد، و این جریان بعزت تضاد برخی از مصالح اجتماعی با مصالح خاص افراد است، زیرا انگیزه ذاتی که انسان را بسوی مصالح طبیعی انسانی سوق میدهد، درباره مصالح اجتماعی این چنین نمیشد، زیرا همین انگیزه ذاتی که انسان را بر میانگیخت که داروی «سل» را، که ساختن آن بفتح همه افراد است.. بسازد، مانع تحقق بسیاری از مصالح اجتماعی میشود، همچنین مانع ایجاد نظمی میشود که آن مصالح را ضمانت کند و بمرحله اجرا درآورد.

مثلا: ضمانت زندگی کارگر در ایام بیکاری با مصالح مادی ثروتمندان تضاد پیدا می‌کند، زیرا این ثروتمندان هستند که باید هزینه‌های این ضمانت را پردازند.

همچنین ملی کردن زمین با مصالح آن کسانی که برایشان امکان دارد که زمین را بفتح خویش احتکار کنند تضاد دارد. بدینسان است که هر مصلحت اجتماعی با انگیزه‌های ذاتی افرادی که مصالحشان با آن مصالح عام اجتماعی اختلاف دارد تضاد پیدا میکند.

از اینجاست که فرق اساسی میان مصالح طبیعی و مصالح اجتماعی را میشناسیم. زیرا انگیزه‌های ذاتی افراد با مصالح طبیعی توده‌ها تضاد نمیکند، بلکه افراد را بسوی ایجاد آن و استفاده از شناخت علمی در این راه بر میانگیزد. بدینسان توده‌ها دارای امکاناتی هستند که مصالح طبیعی‌شان را بتدریج و هماهنگ بانسبتی که آن امکانات در طول آزمون‌ها رشد میکند تضمین میکند.

اما مصالح اجتماعی عکس آن است، زیرا انگیزه‌های ذاتی که از حب ذات انسان سرچشمه میگیرند، وی را بر میانگیزند که مصالح خود را بر مصالح دیگران

ترجیح دهد، در حالی که آن انگیزه‌ها مانع میشوند که انسان بطور دقیق از شناخت عملی خویش، بخاطر تأمین مصالح اجتماعی و ایجاد و اجرای نظم اجتماعی، که آن مصالح رضامنت میکند، بهره بگیرد.

همچنین روشن میشود که مشکل اجتماعی که میان انسانیت و تکامل اجتماعی آن جدائی می‌افکند، عبارت از تضادی است که بین مصالح اجتماعی و انگیزه‌های ذاتی وجود دارد، و تا آنگاه که انسانیت مجهز به امکاناتی نشود که بموجب آن بتواند میان مصالح اجتماعی و انگیزه‌های اساسی که حاکم بر افراد است توافق برقرار سازد، برای اجتماع انسانی ممکن نیست که بکمال اجتماعی خود دست یابد. از اینرو لازم است بدانیم که آن امکانات چیست؟

مسئله توده‌ها به انگیزه‌های نیاز دارند که هماهنگ مصالح عام اجتماعی باشد، یعنی درست بدانسان انگیزه ذاتی آنها که متحد و هم‌پیمان « مصالح طبیعی » می‌باشد.

### آیا علم میتواند معضلات را حل کند؟

خیلی از مردم هستند که میگویند علم که بطور شگفت‌انگیزی تکامل یافته است، میتواند معضل اجتماعی را حل کند، زیرا انسان، این موجود عظیم که در صحنه‌های فکر و زندگی و طبیعت، توانسته گامهای بزرگی بردارد و تا اعماق آن نفوذ کند و سخت‌ترین معضلات را مرتفع سازد، بدانسان که توانسته اتم را بشکند و انرژیهای فراوانی را آزاد سازد، و نیز توانسته فضا را تسخیر و موشک پرتاب کند، و سوارجت شود و برای نقل اخبار و رویدادها از بعد صدها هزار میل که با اصوات شنیده و بوسیله عکسها دیده می‌شوند، نیروهای طبیعت را تسخیر کند.

مسئله این انسانی که در تاریخ کوتاهی همه این پیروزیهای علمی را بدست آورده، و در همه پیکارهای خود با طبیعت، پیوسته غلبه باوی بوده است، میتواند با کمک داده‌های علم و با بینش، اجتماع متحد و سعادت‌مندی را بوجود بیاورد، و به اجتماع طوری نظم بدهد که مصالح اجتماعی انسانها را تأمین کند. بنابراین انسان به مصدري نیاز ندارد که موقعیت اجتماعی خود را از آن الهام بگیرد، تنها نیازی به تازه‌های علم بوده که در همه موارد انسان را از یک پیروزی به پیروزی دیگر راهبر بوده است.

این ادعا در واقع جهلی است نسبت به وظائف علم در زندگی توده‌ها، چون علم هرچه رشد و تکامل یابد، وسیله‌ای خواهد بود برای کشف حقائق خارجی در درزمینه‌های مختلف، همچنین، علم وظیفه دارد که واقعیت را بیطرفانه تفسیر کند و تا آخرین درجه ممکن دقت و درون‌کاوی را منعکس سازد. مثلاً: درزمینه اجتماعی

بماباآموزد: سرمایه‌داری منجر به تحکم قانون مفرغ<sup>(۱)</sup>، وپائین آمدن دستمزدها تا سطح ضروری زندگانی کارگران میشود، کمااینکه درزمینه طبیعی بما میآموزد: استعمال ماده شیمیائی معینی ممکن است موجب پیدایش بیماری خطرناکی بشود وزندگی فرد رادر معرض هلاکت قراربدهد.

وقتی علم برای ما این یا آن حقیقت را نمایان می‌سازد وپرده اسرار را از چهره‌اش برمیدارد، درواقع وظیفه خود راانجام میدهد وداده‌های نوینی به‌انسانها عرضه میدارد، ولی شبح این بیماری خطیریا آن قانون وحشتناک (قانون مفرغ) به مجرداینکه علم ارتباط بین آن ماده معین را با بیماری، یابین کاپیتالیسم وقانون مفرغ را کشف کند ازبین نمیرود، بلکه انسان وقتی ازبیماری مصون میماند که ازعوامل آن دوری گزینند، ونیز وقتی از قانون مفرغ رهائی می‌یابد که نظام سرمایه‌داری جامعه را درهم بکوبد وویرانش سازد.

دراینجا میپرسیم که چه عاملی ضمانت میکند که انسان از آن بیماری ویا از این نظام رهائی یابد؟ پاسخ مربوط به بیماری کاملاً روشن است، زیرا انگیزه ذاتی انسان، کافی است که به تنهایی او را از آن ماده خاص، که علم دستاوردهای خطیر آن را کشف کرده است، دور گرداند، زیرا آن ماده خطیر با مصلحت وی تضاد دارد. اما آنچه بقانون مفرغ وانهدام کاپیتالیسم مربوط میشود، وضع بسان دیگری خواهد بود، چون آن حقیقت علمی‌ئی که مثلاً ارتباط بین کاپیتالیسم و آن قانون را کشف کرده است، نیروئی نیست که افراد رابکار وانهدام کاپیتالیسم برانگیزاند، بلکه کار، به‌انگیزه نیاز دارد وازطرفی انگیزه‌های ذاتی افراد همیشه باهم هماهنگی ندارند، زیرا انگیزه‌های ذاتی به پیروی از اختلاف مصالح خاصی که افراد دارند بایکدیگر فرق دارند.

بدین ترتیب لازم است که بین کشف حقیقت علمی، وکاری که درپرتو آن برای کامیابی جامعه انجام میگیرد فرق بگذاریم. بنابراین علم میتواند تا حدودی

۱- قانون مفرغ، تئوری اقتصادی خاصی است که برطبق آن نمی‌بایستی هرگز دستمزدکارگر از میزان لازم برای تأمین حداقل زندگی تجاوز کند. م.